

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکات تفسیری آیه

قرار گرفتن حال از نکره در آیه شریفه

یکی از نکاتی که در این آیه 259 سوره بقره^[1] وجود دارد این است که « وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا » حال از کلمه‌ی قریه «أُوْكَأَذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» است برخلاف آنچه در ادبیات می‌گویند حال از نکره واقع نمی‌شود اینجا حال از نکره واقع شده.

بررسی متعلق «عَلَى عُرُوشِهَا»

«عَلَى عُرُوشِهَا» در آیه شریفه «وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» متعلق به چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

1. متعلق به «خَاوِيَةٌ» باشد، «خَاوِيَةٌ» یعنی «خریبه»، «ساقطه‌ی عروشها»، این قریه بر روی ابنیه‌ی خودش و سقف خودش، خراب شده.

2. در برخی از تفاسیر نقل شده: «عَلَى عُرُوشِهَا» خبر بعد از خبر است، یعنی «وَ هِيَ خَاوِيَةٌ» خبر اول، «قَائِمَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» خبر دوم، که «عَلَى عُرُوشِهَا» متعلق به قَائِمَةٌ باشد یا متعلق به واقعه‌ی باشد، اگر «خَاوِيَةٌ» به خالیه معنا شود برای این احتمال دوم مجالی وجود دارد، این قریه «خَاوِيَةٌ» یعنی «خالیه قَائِمَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»، ساختمان‌هایش و ابنیه‌اش هم موجود است ولی خالی است، یعنی یک قریه‌ای که ساکنینش از بین رفته اند، از سکنه کاملاً خالی است اما خود ساختمان‌ها، صدها سال است که باقی است.

اما اگر «خَاوِيَةٌ» را به «ساقطه» یا «خریبه» معنا شود در این هنگام «عَلَى عُرُوشِهَا» نمی‌تواند متعلق به یک خبر دیگر باشد. چون می‌شود «هی خریبه» و «خریبه» با «قائمه‌ی عروشها» معنا ندارد.

پس «عَلَى عُرُوشِهَا» در آیه شریفه، اگر متعلق به محذوف باشد یعنی «عَلَى عُرُوشِهَا متعلق به قَائِمَةٌ» باشد در این صورت «خَاوِيَةٌ» را باید «خالیه» معنا کرد، یعنی آن کسی که مرور کرد بر یک قریه‌ای و آن قریه خالی است منتها «قَائِمَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»، عروش و سقف آن باقی است، ابنیه‌اش باقی است. اما اگر «عَلَى عُرُوشِهَا» متعلق به «خَاوِيَةٌ» باشد در این هنگام باید «خریبه» و «ساقطه» معنا شود نه «خالیه» و قول صحیح نیز همین است.

نکته‌ی دیگر این است که «هذه» در آیه شریفه «قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» به چه برمی‌گردد؟ اگر منظورش زنده و آباد شدن قریه، بعد از ویرانیش باشد و کلمه «هذه» در کلامش اشاره به خود قریه باشد، یعنی می‌گوید این قریه خراب شده را چه کسی احیا می‌کند؟ پس «يُحْيِي» را باید عمران و آبادانی معنا کرد، یعنی خدا چگونه این قریه خراب شده را آباد می‌کند، این معنا خلاف ظاهر است.

ظاهرش این است که این شخصی که بر این قریه ورود کرد، این قریه را خالی و یا خراب دید، سکنه‌قریه همه از بین رفتند، لذا گفت «قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»، این امواتی که استخوان‌هایشان هست و از بین رفته اند چه کسی اینها را می‌خواهد بعد از موتشان احیا کند.

دیدگاه علامه طباطبایی در مشارالیه «هذه»

ایشان می‌فرمایند: مشارالیه «هذه» به دو جهت نمی‌تواند «قریه» باشد:

اولاً: اگر عمران خود قریه باشد باید گفت «أَنَا يَعْمُرُ هَذِهِ اللَّهُ» و نباید با لفظ «يُحْيِي» آورده شود.

ثانیاً: «عَلَى أَنَّ الْقَرْيَةَ الْخَرِبَةَ لَيْسَ مِنَ الْمَتَرَقِبِ عِمْرَانُهَا بَعْدَ خَرَابِهَا»، اگر یک جایی خراب شده هیچ کسی نمی‌گوید چه کسی این را درست کند، انسانی که مُرده است آدم می‌گوید چه کسی این را زنده می‌کند؟ ولی جایی که خراب شده می‌گویند اینجا خراب شده باید یک جای دیگری درست کنیم، نمی‌گویند اینجا را چه کسی درست می‌کند.^[2]

این نکته‌ی ظریفی است که ایشان به آن توجه نمودند. درباره قریه‌ی مخروبه کسی انتظار آباد شدنش را ندارد که سؤال کند چه کسی می‌خواهد این روستا را آباد کند، پس معلوم می‌شود که مشارالیه «هذه» اموات است، سکنه‌ای که آنجا مُرده‌اند، نه «قریه».

مراد از «لَبِثَتْ» در «قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامٍ»

کلمه «لبث» به معنای مکث و باقی ماندن (در جایی و در حالی) است. این خطاب «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامٍ» به معنای این است که جسمش در همان جا بود و فقط روح را از او گرفتند، یعنی صد سال این جسم بدون اینکه از بین برود آنجا بود، یا اینکه وقتی روح را گرفتند ممکن است جسمش هم از بین رفته باشد و دو مرتبه خدا جسمش را درست کرده باشد؟

ظاهر «لَبِثْتُ مِائَةً عَامٍ» این است که جسمش بوده مثل افرادی که الآن در همین زمانه‌ی ما از دنیا می‌رود و آدم می‌بیند بعد از ده سال جسم‌شان هنوز تازه است نظیر تازه ماندن جسد مرحوم جدّمان بعد از نه سال که در اوایل انقلاب هنگام دفن شهید در پایین پای مرحوم جدّمان، مقداری از دیواره‌ی قبر فرو ریخت و دو تا کف پای ایشان پیدا شد.

حالا می‌شود بگوئیم خدای تبارک و تعالی این جسم را قبض روح کرد ولی جسمش همان جا بود، سپس دو مرتبه دستور داد که روح به آن جسم برگردد. منتهی وقتی روح به آن جسم برگشت، از او سؤال کردند چقدر ماندی؟ گفت «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» خدا فرمود «قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامٍ» نه، تو صد سال است که اینجا هستی.

پس کلمه‌ی «لَبِثْتُ» قرینه می‌شود بر اینکه جسم این شخص هم بوده، چون این «لَبِثْتُ» مربوط به خود جسم است. «قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» خودش خیال کرده یک روز یا کمتر از یک روز. خود «لَبِثْتُ» ظهور در این دارد که این جسم بوده و همین جسم، روح به او برگردانده شده.

توضیح بقیه مفردات آیه

6. «لَمْ يَتَسَنَّهْ»

در کلمه‌ی «لَمْ يَتَسَنَّهْ» چند احتمال وجود دارد:

الف). مشتق از «سَنَه» است و «هَاء» جزء خود کلمه است یعنی تغییر پیدا نکرده، «سَنَه» بر او مرور نکرده، چیزی که زمان بر او مرور نکرده و همینطور تازه باقی مانده..

ب). «لَمْ يَتَسَنَّهْ»، لم يَتَسَنَّ بود «مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ»^[3] یعنی متغیر، چرا «يَتَسَنَّ» شده «يَتَسَنَّهْ» ؟ چون اجتماع سه تا «ن» بوده و اجتماع سه تا «ن» در یک کلمه موجب ثقل می‌شود لذا برای رفع ثقلت و به قول بعضی‌ها برای رفع کراهت «ن» آن تبدیل به «یاء» یعنی «يَتَسَنَّى» شد، سپس الف نیز به خاطر حرف جزم، حذف می‌شود تبدیل به «لَمْ يَتَسَنَّهْ» می‌گردد و «هَاء» هم که اضافه شده، «هَاء» سکت است.^[4]

پس معنای آیه به این صورت می‌شود: این طعام و شرابت را نگاه کن تغییری نکرده، سال بر آن نگذشته است، کنایه از این است که چیزی که سال بر آن بگذرد از بین می‌رود و تغییر پیدا می‌کند.

مراد از «وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ» در آیه شریفه

در «وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ» همانطور که بیان شد دو تا احتمال وجود دارد:

1. وقتی خودش قبض روح شده حمارش را یک جا بسته بود بعد هم که دوباره برگردانده شد دید حمارش هنوز بسته شده و در این صد سال این حمار که بسته شده و نمی‌توانسته از آنجا بیرون برود نه آب و نه یونجه‌ای، این زنده است.

2. حمارش از بین رفته و استخوان‌هایش روی زمین افتاده لذا خداوند فرموده: «وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ» لسان آیه، ظهور در احتمال دوم دارد ولی از آیه استفاده نمی‌شود که در برابر این شخص، خداوند متعال، حمارش را زنده کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

[2] □ «فإنه يشير إلى الموتى بقوله: أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ، و لو كان مراده بذلك عمران نفس القرية بعد خرابها و الإشارة إلى نفس القرية لكان حق الكلام أن يقال: أَنِّي يعمر هذه الله. على أن القرية الخربة ليس من المترقب عمرانها بعد خرابها، و لا أن عمرانها بعد الخراب مما يستعظم عادة، و لو كانت الأموات المشار إليهم مقبورين و قد اعتبر بمقابرهم لكان من اللازم ذكره و الصفح عن ذكر نفس القرية على ما يليق بأبلغ الكلام»، الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:362.

[3] □ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ: ما انسان را از صلصال (خاك خشكیده‌ای كه به هنگام برخورد با چیزی صدا می‌کند) كه از حمای مسنون (گل تیره رنگ و متغیر و بدبو) گرفته شده بود آفریدیم» حجر، آیه 26.

[4] □ احتمال سوم این است كه از ماده سَنَوَ بوده، كه جمع آن سنوات است و مضارع باب تَفَعَّلَ «يَتَسَنَّى» می شود و با آمدن حرف جزم بر سر مضارع، الف حذف شده، «لم يتسنَّه» و «هَاء» هم كه اضافه شده، «هَاء» سكت است. به معنای این است كه سال بر او نگذشته است. پس طبق دو احتمال، «هَاء» سكت است و طبق يك احتمال، «هَاء» جزء اصلی كلمه است. التفسير الكبير(مفاتيح الغيب)، ج7، ص:31. (مقرر)